

پژوهشی در باب القاب تهمورث

زیناوند، دیوبند، دیباوند، زیباوند

محمدحسن ابریشمی

دانشمندان و مورخان غربی، طی دو قرن اخیر، در باب منشأ و پیشینه بسیاری از پدیده‌های فرهنگی و کشاورزی، اظهار نظر کرده‌اند. آنان، از جمله، سومریان را مخترع خط و چینیان را مبتکر استحصال ابریشم شمرده‌اند. به روایت منابع ایرانی و برخی مآخذ اسلامی، سرآغاز بسیاری از مظاهر تمدن عصر اساطیری دیوان و پیشدادیان و ایران‌زمین مهد آن بوده است. به روایت شاهنامه و دیگر منابع، ابداع خط به عصر تهمورث باز می‌گردد و استحصال ابریشم و اختراع سلاح به جانشین او، جمشید، نسبت داده شده است. بنا بر این روایات، نخستین انسان کیومرث بوده است. پس از او، هوشنگ ملقب به پیشداد، سپس تهمورث و، پس از او، جمشید نخستین شهریاران ایران‌زمین بوده‌اند. پیشدادیان، مخصوصاً تهمورث و جمشید، با نوآوری‌ها و اقدامات داهیانه، بر بومیان زیرک پلنگینه‌پوش مستقر در جنوب دریای خزر، یعنی دیوان مازندران، پیروز شده‌اند.

القابی چون دیباوند و دیوبند و زیباوند معرفی شده است. برخی از دانشمندان و ایران‌شناسان غربی و به پیروی از آنان، بعضی از دانشمندان و محققان ایرانی، ضبط درست لقب تهمورث را زیباوند به معنای «تمام سلاح» ذکر کرده و ضبط‌های دیباوند و دیوبند و زیباوند را مصحّف آن دانسته‌اند. به‌گمان نگارنده برای این دعوی دلایل کافی و استواری اقامه نشده است؛ زیرا، به سهولت نمی‌توان ضبط دیوبند را، که در همه نسخه‌های خطی اصیل و معتبر شاهنامه و متون کهن دیگر (گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه، کوش‌نامه، نوروزنامه، فارس‌نامه و جز آن) برای لقب تهمورث آمده است^۱ مصحّف «زیباوند» شمرد. همچنین، بدون ارائه دلایل مستند و شواهد کافی نمی‌توان ضبط‌های «دیباوند» و «زیباوند» را - که، به عنوان القاب تهمورث، در برخی از نسخ خطی اصیل و معتبر منابع کهن ایرانی و اسلامی (پهلوی، فارسی، عربی) مندرج است مصحّف دانست. از همه اینها گذشته، لفظ «زیباوند» در هیچ‌یک از منابع لغت فارسی، از قدیم‌ترین ایام تا پایان دوره قاجاریه، ثبت نشده است و، به احتمال قوی، در نسخ خطی اصیل منابع فارسی و عربی نیز نیامده است^۲.

بنا بر مستندات تاریخی و شواهد واژگانی،

۱) لقب «دیوبند» برای تهمورث از جمله در این منابع ثبت شده است: شاهنامه فردوسی، ص ۲۲؛ مسکویه رازی، جاویدان‌خرد، ص ۷؛ اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، ص ۱۸۶، ۴۷۳؛ ایرانشاه بن ابی‌الخیر، بهمن‌نامه، ص ۵۴۲؛ کوش‌نامه، ص ۳۷۶؛ نوروزنامه، منسوب به خیام، ص ۱۳؛ ابن بلخی، فارس‌نامه، ص ۱۰؛ محمد بن محمود طوسی، عجایب المخلوقات، ص ۳۵۱؛ زکریا قزوینی، آثار البلاد، ص ۵۲۹؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۷۹۵ و

نزهت القلوب، ص ۳۷، ۴۴، ۵۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۰؛ خواندمیر، حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۷۷؛ حسینی قزوینی، لب التواریخ، ص ۳۲. در منابع عصر صفویه تا پایان دوره قاجاریه نیز لقب تهمورث غالباً «دیوبند» ذکر شده است، از جمله در فرهنگ جهانگیری، ص ۲۲۷۴؛ مجمع‌الفرس، ج ۲، ص ۵۱۲؛ فرهنگ جعفری، ص ۲۰۳؛ برهان قاطع، ص ۹۱۹؛ فرهنگ رشیدی، ج ۱، ص ۷۱۴؛ سرمة سلیمانی، ص ۱۰۵؛ آندراج، ص ۱۹۹۵؛ ناظم الاطباء، فرهنگ نفیسی، ص ۱۵۸۰.

۲) در برخی از منابع کهن، لقب تهمورث «زیباوند» یا «دیباوند» یا صورت‌هایی بی‌نقطه شبیه آنها ضبط شده است؛ اما مترجمان یا مصححان این متون، به پیروی از مورخان و نویسندگان غربی، آن را «زیباوند» خوانده‌اند. ظاهراً حمزه اصفهانی اولین کسی است که لقب تهمورث را «زیباوند» ثبت کرده است (تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۳۰). در نسخ خطی مفاتیح العلوم، تألیف کاتب خوارزمی در قرن چهارم، لقب تهمورث به صورت‌های «دناوند» و «رساوند» آمده، که فان فلوتن آن را «زیباوند» خوانده است (مفاتیح العلوم، چاپ فان فلوتن، ص ۹۹). این لقب را ابوریحان بیرونی (آثار الباقیه، ص ۱۴۵) زیباوند، صاحب مجمل‌التواریخ (ص ۲۴) زیباوند، ابن بلخی (فارس‌نامه، چاپ سید جلال‌الدین طهرانی، ص ۲۳) زیباوند، (فارس‌نامه، چاپ لسترنج و نیکلسون، ص ۷۹) زیباوند، حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده، چاپ افست ادوارد براون، ص ۸۵) «ساوند» بدون نقطه (در چاپ عبدالحسین نوایی، ص ۷۹) «زیباوند» خوانده شده، در حالی که در تألیف دیگر حمدالله مستوفی، نزهت القلوب، به دفعات به صورت «دیوبند» آمده است. نیز نک: برهان قاطع [دیوبند]، خواندمیر (حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۷۷) زیباوند ضبط کرده‌اند. در برخی از فرهنگ‌های قرن یازدهم لقب تهمورث به صورت «دیباوند» نیز ضبط شده است از جمله در فرهنگ جهانگیری. صاحب فرهنگ جعفری (ص ۲۰۳) در قرن یازدهم، لقب تهمورث را «دیباوند» و معنای آن را «تمام‌سلاح» ثبت کرده است.

زیباوند، معنی زیباوند آن باشد که سلاح تمام دارد و او را دیوبند نیز گویند، چنین آورده است: «متن: ریباوند؛ حمزه [اصفهانی]: زیباوند (ص ۲۳)، کذا فی آثارالباقیه (ص ۱۰۳)؛ و ظ[اهرًا]: زیباوند، و معنی زیباوند تمام سلاح است، چه زین به زبان پهلوی به معنی اسلحه است و وند علامت نسبت و تملک و مکان، و گمان می‌رود دیوبند مصحّف و مقلوب زیباوند باشد. چه، در مآخذ کهنه، کلمه دیوبند دیده نشده است»^۹. پوردادود، معنای دیوبند را «در بندکشنده دیوها» می‌داند و می‌گوید: «در کتب تواریخ، دو صفت از برای تهمورث ذکر کرده‌اند: اولی دیوبند که معنی آن معلوم است... دومی ریباوند یا دیباوند است. این صفت باید در فارسی زیباوند نوشته شود». همو گوید: «کلمه زین، در اوستا، زئن به معنی سلاح است نه به معنی پراق اسب که امروز معنی معمولی آن است. لابد به مناسبتی که اسب حامل اسلحه بوده، پراق آن را زین نامیده‌اند»^{۱۰}. ذبیح‌الله صفا نظر مشابهی دارد: «نام تهمورث همیشه در اوستا با صفت ازین‌ونت ذکر شده و این همان است که در پهلوی و فارسی زیباوند، یعنی مسلح و

هریک از القاب مذکور معرّف یکی از ابداعات یا اقدامات منسوب به تهمورث است. در این مقاله، نخست آراء دانشمندان دوران اخیر درباره لقب تهمورث مطرح و، سپس، به بررسی و تحلیل القاب او در متون کهن پرداخته می‌شود.

لقب تهمورث در منابع دوران معاصر

آرتور کریستن‌سن^۳، ایران‌شناس نامی دانمارک، از نخستین کسانی است که لقب تهمورث را زیباوند ذکر کرده و معانی و تعبیراتی برای آن آورده است. به نوشته او، در روایت فردوسی (به کوشش فولرس)، تهمورث پسر هوشنگ، ملقب به دیوبند مصحّف زیباوند است و این تصحیف به آسانی قابل توجیه است^۴. وی، برای اثبات نظر خود، می‌گوید که، بر اثر وجه اشتقاق عامیانه کلمه اوستایی *Zaēnahvant, azinavant*، لقب تهمورث با زین (سلاح) مربوط دانسته شده و، از این‌رو، صفت تهمورث در پهلوی زیباوند به معنی «نیک‌مسلح‌شده» گشته است. همو، در ضمن ترجمه مطالبی از متون پهلوی درباره تهمورث، برای لقب این شهريار، معانی متعدّد آورده است. مثلاً، در جایی از او به عبارت «تهمورث زیباوند (= هوشیار)» و، به دنبال آن، از او به عبارت «تهمورث ملقب به هوشیار (*azinavant* زیباوند)» یاد کرده است. کریستن‌سن، در ترجمه بند ۲۱ از فصل ۲۶ متن پهلوی مینوی خورد، لقب تهمورث را «بلندبالا» معنا کرده است^۵. زان‌سو، در ترجمه همین بند به فارسی، احمد تفضلی، برای لقب تهمورث، معنای «زیبا» را اختیار کرده^۶ و حال آن‌که پوردادود «نیک‌آیین» معنی کرده است^۷. ملک‌الشعراى بهار، در توضیح زیباوند مندرج در عبارت «طهمورث^۸

۳) Arthur Christensen (۱۸۷۵-۱۹۴۵)

۴) آرتور کریستن‌سن، نخستین انسان و نخستین شهريار، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، نشر نو، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴۷.

۵) همان، ص ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۲۸.

۶) مینوی خورد، ترجمه احمد تفضلی، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۵۴، بند ۲۱، فصل ۲۶، ص ۴۳.

۷) ابراهیم پوردادود، فرهنگ ایران‌زمین، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۱۶.

۸) نام تهمورث در همه منابع و متون کهن فارسی و عربی به صورت «طهمورث» آمده است.

۹) مجمل التواریخ و القصص، از مؤلفی ناشناخته، به کوشش ملک‌الشعراء بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۷، ص ۲۴ و حواشی آن.

۱۰) پوردادود، یشت‌ها، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۱۴۰؛ لغت‌نامه، ذیل «زین»

دیوان را از آبادی‌ها دور کرد. اما، در نقل قول‌های مورخان قدیم، اختلافاتی به چشم می‌خورد. این اختلافات، به احتمال قوی، ناشی از تنوع اقدامات و ابتکارات منسوب به تهمورث و مبتنی بر مندرجات متون اوستایی و پهلوی است. در ترجمه مضامین اقدامات تهمورث به عربی یا به فارسی، در فاصله قرن‌های اول تا ششم هجری، این اختلافات افزوده شده و باز، در ترجمه مطالب این متون به زبان‌های اروپایی طی قرن گذشته اشتباهات تنوع بیشتری پیدا کرده است. مثلاً طبری، از قول ابن کلبی (وفات: ۲۰۶)، مطالبی درباره تهمورث نقل کرده که با آنچه حمزه اصفهانی یا فردوسی و گردیزی آورده‌اند متفاوت است. با این‌همه، بیشتر مورخان قدیم اسلامی خط را از ابداعات تهمورث شمرده و بعضی گفته‌اند که دیوان آن را به او تعلیم داده‌اند. نمونه‌هایی از نوشته‌های مورخان درباره تهمورث و اقدامات و ابتکارات او نقل می‌شود. طبری می‌گوید: تهمورث تاج بر سر نهاد «و نخستین کسی بود که آرایش سلطنت را، از قبیل اسب و استر و الاغ، اختیار کرد... و نخستین کسی بود که به زبان فارسی چیز نوشت»^{۱۲}. ابن اثیر نیز مطالب طبری را می‌آورد^{۱۳}. بلعمی

تمام‌سلاح، آمده و در کتاب‌های اسلامی به اشکال مختلف غلطی مانند زیباوند، ریباوند، دیباوند و امثال اینها ثبت شده است. کلمه ازین‌ونت یا زانگهونت، که معنی سلاحدار دارد، از کلمه ژئن یعنی سلاح (زین) در فارسی مشتق است^{۱۱}. صاحب برهان قاطع، ذیل دیباوند، می‌گوید: «لقب تهمورث دیوبند است و معنی آن تمام‌سلاح می‌باشد». محمد معین، در حاشیه آن، می‌افزاید: «دیباوند مصحف زیناوند، از زین (سلاح) + آوند (پسوند اتصاف) است». صاحب برهان قاطع زین‌افزار را چنین معنا کرده است: «سلیح و کجیم را گویند که یراق جنگ و پوشش اسب باشد در روز جنگ». محمد معین، در حاشیه، زین‌افزار را زین (سلاح) + افزار گرفته و، به استناد نوشته‌های بارتولومه، نیبرگ، هرن و هویشمان اضافه کرده است که «زین به کسر اول، پهلوی zên (سلاح، تجهیز): (۱) اوستا zaêna- (سلاح)، ارمنی عاریتی [از پهلوی] zen (سلاح، تجهیز): (۲) اوستا zaênu- (سلاح، دفاع)؛ در فارسی zin (به معنی سزج عربی) آمده». به نوشته صاحب برهان قاطع، «کجیم برگستوان را گویند و آن پوششی باشد [آگنده از ابریشم خام] که در روز جنگ پوشند و بر اسب نیز پوشانند». بر این اساس، زین‌افزار به معنای کجیم و برگستوان پوششی چون زره نرم بوده که به سلیح تعبیر شده است.

صفات و القاب تهمورث در متون کهن

برخی مورخان و دانشمندان، بعد از اسلام، درباره لقب تهمورث و اقدامات او مطالبی نوشته‌اند. این مطالب بی‌واسطه یا باواسطه مبتنی بر منابع کهن‌تر ایرانی (اوستایی یا پهلوی) است. در بیشتر این منابع، علاوه بر ابداع خط، ابتکارات و نوآوری‌های دیگری به تهمورث منسوب شده است. در این‌گونه منابع، تهمورث نخستین کسی است که مثلاً زینت ملوک آورد و آرایش پادشاهی کرد، بر اهرمن لگام زد، زین بر اسب نهادن و بر اسب نشستن او آورد،

۱۱) ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۳، ص ۴۱۹.

۱۲) ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ‌الرسول و الملوک، ترجمه صادق نشأت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱، ص ۳۴؛ با اندکی تفاوت، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۱۴.

۱۳) عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، اساطیر، تهران ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۶۵.

سلاح و جنگ‌افزار از اقدامات و ابتکارات او
شمرده شده است. همچنین، بنا بر بیشتر روایات،

۱۴) ابوعلی محمد بلعمی، تاریخ بلعمی، به کوشش
محمدتقی بهار، وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱،
ص ۱۲۹.

۱۵) مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه
محمدرضا شفیعی کدکنی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران
۱۳۵۲، ج ۳، ص ۱۱، ۱۲۰.

۱۶) ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ترجمه
ابوالقاسم امامی، سروش، تهران ۱۳۶۹، ص ۵۶.

۱۷) عبدالملک بن محمد ثعالی نیشابوری، تاریخ
ثعالی، مشهور به غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم،
ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره، تهران ۱۳۶۸،
ص ۱۱.

۱۸) سلیم، مُمالِ سلاح، به معنی ابزار جنگ است
(لغت‌نامه). زین نیز در اینجا به تعبیر کنونی آن است.
افزارها به معنی ادویه و بوی‌های خوش، و از
نوآوری‌های جمشید بوده است.

۱۹) امام محمد غزالی، نصیحة الملوک، به کوشش
جلال‌الدین همایی، نشر هما، تهران ۱۳۶۷، ص ۹۰.

۲۰) ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ
گردیزی مشهور به زین‌الآخار، به کوشش عبدالحی
حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۱.

۲۱) مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۹.

۲۲) ابن بلخی، فارس‌نامه، به کوشش گای لسترنج و
رینولد آلن نیکلسون، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، چاپ
افست، ص ۲۹.

۲۳) محمد بن منصور ملقب به مبارکشاه فخر مدبر،
آداب الحرب و الشجاعة، به کوشش احمد سهیلی
خوانساری، اقبال، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۳.

۲۴) منهای سراج، طبقات ناصری، به کوشش
عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۷.

۲۵) شهاب‌الدین احمد نویری، نهایة الارب، ترجمه
محمود مهدوی دامغانی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷،
ج ۱، ص ۱۴۸؛ خواندمیر، حبیب السیر، به کوشش
محمد دبیرسیاقی، خیام، تهران ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۱۷۷.

می‌نویسد: «زینت ملوک و بر اسب نشستن و زین
برنهادن او آورد و فارسی نخست او نبشت»^{۱۴}.

مطهر بن طاهر مقدسی (به سال ۳۵۰) به ابداع خط

به دست تهمورث اشاره می‌کند^{۱۵}. مسکویه رازی
نیز از دور کردن دیوها از آبادی‌ها و نوشتن

تهمورث سخن می‌گوید^{۱۶}. ثعالی نیشابوری نیز به

همین نکته‌ها اشارت دارد^{۱۷}. امام محمد غزالی
می‌نویسد: «رنج حرب کردن با دیوان او [تهمورث]

را بود و، از پس او، جمشید بود و پدید آوردن زین و

سلیح و افزارها^{۱۸} و کارهای بزرگ او را بود^{۱۹}».

گردیزی نیز از پیروزی تهمورث بر دیوان و دستیابی

بر ابداعات آنان یاد می‌کند^{۲۰}. صاحب مجمل‌التواریخ
می‌گوید: «و اول نوشتن و خواندن در عهد او بود،

دیوان تعلیم کردند»^{۲۱}. ابن بلخی نیز می‌نویسد:

«تهمورث اول کسی بود که خط پارسی نهاد و زینت
پادشاهان ساخت، از اسپان برنشستن و بارها بر

چارپایان نهادن»^{۲۲}. مبارکشاه فخر مدبر می‌نویسد:

«زینت و رسوم پادشاهی نهاد... و خط فارسی
نوشت»^{۲۳}. در منهای سراج آمده است: «به روایتی

ابلیس را بگرفتی و لگام بر سرش نهاد و برنشست...
اول کسی است که پارسی نوشت و نخستین کسی

است که تاج بر سر نهاد»^{۲۴}. شهاب‌الدین احمد
نویری و خواندمیر نیز تهمورث را بانی و مبتکر

خط پارسی برشمرده‌اند^{۲۵}.

با بررسی روایات مندرج در منابع کهن درباره
تهمورث، درمی‌یابیم که صفات و اقدامات منسوب

به او با مفاهیم ظاهری القاب وی، یعنی زیباوند و

دیبانوند و دیوبند، مطابقت نمی‌کند و مخصوصاً با
زیباوند تناسبی ندارد بلکه برای جانشین او،

جمشید، مصداق پیدا می‌کند. زیرا، در بیشتر منابع

کهن، جمشید به زیبایی و صاحب جمال نیکو
وصف شده و استحصال دیبا (ابریشم) و ابداع

جمشید بوده که دیوان را مغلوب و مسخر کرده و آنان را به ساختن گرمابه و استخراج معادن و مروارید واداشته است^{۲۶}. اما، اگر با دقت بیشتری به تفحص و تتبع در باب اقدامات و ابداعات تهمورث بپردازیم و القاب یا صفات زیباوند و دیباوند و دیوبند او را بررسی کنیم، درمی‌یابیم که مصادیق واقعی صفات و اقدامات او یا مفاهیم و تعبیراتی از آنها در ریشه لفظی این القاب مکتوم مانده است.

۱. زیباوند - مستندات تاریخی و شواهد واژگانی بیانگر این واقعیت است که مورخان و نویسندگان ایرانی ادوار کهن ترجمه دقیق و دلپذیری از لقب اوستایی تهمورث، یعنی آزیناونت *azinant*، به دست داده‌اند. زیرا، بنا بر روایات متون معتبری چون آثار طبری و بلعمی و ابن بلخی و غیره (← سطور پیشین)، تهمورث نخستین کسی بوده که آرایش یا زینت ملوک با زین برنهادن و بر اسب نشستن را آورده است. مثلاً ابن بلخی می‌گوید: «تهمورث زینت پادشاهان ساخت از اسپان برنشستن». مبارکشاه می‌نویسد: «زینت و رسوم پادشاهی نهاد». اگر نوشته‌های منابع کهن مشابه را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که صاحبان این آثار، به صفت اوستایی تهمورث، یعنی آزیناونت، توجه داشته و آن را مرکب از آذین (= آدین: آیین) + آوند (= وند، پسوند اتصاف) دانسته و آن را دارنده یا آورنده رسوم و آیین یا آرایش و زینت، به صورت «زیباوند»، به عربی و فارسی ترجمه کرده‌اند. زیرا واژه آذین، به قول

طبری (ص ۱۱۷) جمشید را سازنده سلاح و زین و پالان و لگام و مسخرکننده دیوان و کاشف

استحصال ابریشم معرفی کرده است؛ بلعمی (ص ۱۳۰) می‌گوید جمشید نخستین سازنده سلاح و ابریشم بوده است و «او دیوان را فرمود تا گرمابه نهادهند». ابوریحان بیرونی (آثار الباقیه، ص ۱۴۵) جمشید را بانی نخستین سلاح و مسکویه رازی (تجارب‌الامم، ص ۵۶)، و نیز ابوطاهر مقدسی (آفرینش و تاریخ، ج ۳، ص ۱۲۱)، و صاحب مجمل‌التواریخ (ص ۲۵، ۴۷، ۸۹) و ابن بلخی (فارس‌نامه، ص ۳۰، ۳۱) و ابن اسفندیار کاتب (تاریخ طبرستان، ص ۵۷)، و محمد عوفی (جوامع الحکایات، ص ۶)، ضمن اشاره به زیبایی جمشید، از پیروزی او بر دیوان و مسخر کردن و به بندگی گرفتن آنان سخن گفته‌اند. ثعالبی نیشابوری (تاریخ ثعالبی، ص ۱۳) به در بند کشیدن دیوان و استحصال ابریشم و ساخته شدن زین و لگام به دست جمشید اشاره کرده است. ابن ندیم (الفهرست، ص ۲۰، ۵۴۹) می‌گوید: جمشید ابلیس را فرمانبردار کرد و جنیان و شیاطین را به بندگی در آورد. صاحب نوروژنامه (ص ۱۶) می‌گوید: جمشید «دیوان را مطیع خویش گردانید و فرمود تا گرمابه ساختند و دیبا را بباقتند، و دیبا را پیش از ما دیوباقت خواندندی... و سلاح‌ها و پیرایه‌ها همه او ساخت». مبارکشاه (آداب الحرب، ص ۷) نوشته است: «جمشید نخستین کس بود که... شمشیر و تیغ و سلاح... و ابریشم و ریسمان رشتن و جامه بافتن او نهاد، و زین‌افزار و پالان استوار او فرمود، و اسب را او در زین آورد». ابن بلخی نیز به استحصال ابریشم به دست جمشید و نیز ساخت سلاح و دست‌افزار اشاره کرده است. بناکتی (تاریخ بناکتی، ص ۲۰۹) و حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده، ص ۸۱) از زیبایی جمشید و ساخته شدن ابزار حرب به دست او سخن گفته‌اند. ابن خلدون (العبر، ج ۱، ص ۱۷۵) از زیبایی جمشید تمجید کرده است. ابن عتبه (الفصول الفخریه، ص ۸۱) و فصیحی‌خوافی (مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۱۷) و خواندمیر (حبيب السیر، ج ۱، ص ۱۷۸) و حسینی قزوینی (لب التواریخ، ص ۳۲) از ابداعات جمشید، چون پدید آوردن سلاح و استحصال ابریشم، و نیز زیبایی او سخن گفته‌اند.

مبارکشاه غزنوی (لغوی قرن هفتم)، «آرایش را گویند»^{۲۷} و، به نوشته برهان قاطع، «آذین بر وزن و معنی آیین است که زیب و زینت و آرایش و رسم و قاعده و قانون باشد». کلمه آوند نیز به معنی صاحب و دارنده است. از دیگر سوی، بدان لحاظ که حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و برخی دیگر از نویسندگان قدیم لقب تهمورث را زیباوند ثبت کرده‌اند، می‌توان اطمینان یافت که آنها ترجمه فارسی دقیقی برای آذیناوند آورده‌اند؛ زیرا زیباوند مرکب از دو واژه زیب (= آذین) و آوند است. به قول اسدی طوسی، «زیب نیکویی و زینت باشد»^{۲۸} و، به نوشته محمد بن هندوشاه نخجوانی، «زیب نیکویی و ملاحظت باشد»^{۲۹}؛ و، به گفته صاحب برهان قاطع، «زینت و نیکویی و آرایش باشد». شواهدی که در لغت‌نامه برای زیب آمده ابیاتی است از فردوسی، فرخی، اسدی و ناصرخسرو مؤید معنای «آذین» و نیز تعبیری برای «زینت ملوک».

شاید قدیم‌ترین متنی که، در آن، لقب زیباوند برای تهمورث آورده شده سنی ملوک الارض و الانبیاء تألیف حمزه اصفهانی، در نیمه قرن چهارم، باشد. حمزه اصفهانی لقب تهمورث را زیباوند ذکر کرده و یادآور شده است که «زیباوند یعنی مرد با سلاح تمام»^{۳۰}. همو، از قول ابومعشر بلخی (وفات: ۲۷۲ هـ) و مستند به اقوال قدیم‌تر، متذکر می‌شود که تهمورث دوستدار دانش بود و، برای محافظت دانش‌ها از گزند حوادث زمینی و آسمانی، فرمان داد آنها را بر پوست درخت توز نبشتند و در جایی مستحکم و به دور از آفات قرار دادند تا در دسترس نسل‌های بعدی باشد^{۳۱}. ابن ندیم روایتی مشابه نقل کرده است: «به دستور تهمورث، در علوم گوناگون به خط فارسی نوشته و در آنجا [در

ساختمان یا سردابی خلل‌ناپذیر، در جی اصفهان]^{۳۲} گذاشته بودند»^{۳۳}. شمس‌الدین محمد شهرزوری نیز، به استناد منابع کهن، تهمورث را «ملک فاضل، دوست‌دارنده علم و اهل علوم» وصف کرده است^{۳۴}. حمزه اصفهانی نیز، به استناد منابع قدیم‌تر، از دانش‌دوستی ایرانیان و نیز تهمورث شرحی مبسوط آورده است^{۳۵}. از آنجا که، بنا بر بیشتر روایات، تهمورث دیوان را از آبادی‌ها بیرون

۲۷) فخرالدین مبارکشاه غزنوی، فرهنگ قواس، به کوشش نذیراحمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۸۵.

۲۸) اسدی طوسی، لغت فرس، به کوشش فتح‌الله مجتبائی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۵، ص ۳۸. واژه «زیب» در لغت فرس، چاپ محمد دبیرسیاقی (ص ۹) به معنای «نیکویی» و چاپ عباس اقبال (۲۷) به معنای «زیبایی و خوبی» آمده است.

۲۹) محمد بن هندوشاه نخجوانی، صحاح الفرس (فرهنگ لغات فارسی از قرن هشتم)، به کوشش عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۱، ص ۳۸.

۳۰) حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷، ص ۳۰.

۳۱) همان، ص ۱۸۳.

۳۲) جمله داخل قلاب مبتنی بر گفته‌های ابومعشر بلخی است که حمزه اصفهانی (ص ۱۸۲ تا ۱۸۴) نقل کرده است.

۳۳) ابن ندیم، الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، ابن سینا، تهران ۱۳۴۶، ص ۴۳۹.

۳۴) شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری، نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحکماء)، ترجمه مقصود علی تبریزی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۹.

۳۵) حمزه اصفهانی، همان‌جا.

(۱) همین صفت دیباوند برای تهمورث یکی از شواهد واژگانی است. زیرا، در روایات، خط در عصر تهمورث پیدا شده و استحصال ابریشم (دیبا) در دوره جانشین او، جمشید، آغاز شده است.

(۲) دپیری در زبان پهلوی به معنی «خط» و دین دپیره (خط اوستایی) و صورت پازند آن دیویری diviri^{۳۷} با واژه‌های دیبا و دیبیه و دیبچه و دیوان و دبیر و دبیرستان و دبستان از یک ریشه و بن هستند^{۳۸} و از واژه دیبی فارسی باستان ریشه گرفته‌اند.

(۳) حریر از باب تحریر است و به نظر می‌رسد که در بادی امر به معنی «خط» به کار می‌رفته و، پس از کشف شدن ابریشم، به مناسبت نگارش بر روی آن، هم‌چون دیبا، معنی ابریشم پیدا کرده است.

(۴) در آثار نویسندگان و شاعران قدیم، واژه «دیبا» در مضامینی که به نگارش مربوط می‌شود به کار رفته است. مثلاً ابوالفضل بیهقی می‌گوید: «چون آنجا رسم، بهره از نوشتن بردارم و این دیبای خسروانی، که پیش گرفته‌ام، به نامش زربفت گردانم.» یا «نسخت بیعت و سوگندنامه را استاد من به پارسی کرده بود ترجمه راست، چون دیبای رومی همه شریاط را نگاهداشته بود»^{۳۹}. محمد عوفی می‌نویسد: «این رباعی وقتی گفته است که کاتب

رانده و خط‌نوشتن و دانش اندوختن را ترویج کرده است، ایرانیان صفات شایسته‌ای چون آذیناوند و زیباوند به او داده‌اند؛ زیرا او، بدون جنگ‌افزار، به نبرد با اهریمنان و دیو جهل رفته و سلاح خرد رهنمون او بوده است. در واقع، او، با سلاح دانش، اهریمن و دیوان را بیرون راند و سلامت و سعادت ایرانیان را تضمین کرد. محمدپادشاه، در شرح لقب تهمورث، گفته است: «چون، به ریاضات، اخلاق ذمیمه را به حمیده بدل کرده بر نفس غالب شده بود، او را دیویند خوانند». بنابراین، صفت زیناوند برای خسروی هوشمند و باخرد و نیرومندبرازنده نیست، به‌خصوص که، بنا بر بیشتر روایات، زین و جنگ‌افزار از ساخته‌های عصر جمشید بوده است.

۲. دیباوند - همان‌طور که گفتیم، در بیشتر منابع کهن، ابداع خط و نوشتن (تحریر) به تهمورث نسبت داده شده است. برخی مستندات تاریخی و شواهد واژگانی دلالت بر آن دارد که صفت دیباوند، که در بعضی از منابع برای تهمورث آمده، مبتنی بر همین انتساب و به معنای «دارنده خط» بوده است. زیرا دیبا، در صورت اصلی و اولیه خود، یعنی دیبی رایج در عصر هخامنشیان، به معنای «خط» بوده، و کلمه وند به معنای دارنده است. واژه dipi، در کتیبه‌های هخامنشی، به معنای «خط» آمده است^{۴۰}. به نظر می‌رسد که «دیبا» پیش از آن که به معنای ابریشم باشد، به معنای «خط (تحریر)» بوده است؛ چون ممکن است، پس از کشف شدن ابریشم (حریر) و نگارش بر روی آن، دیبی خوانده شده باشد. دلایل و شواهد واژگانی و تاریخی در تأیید این نظر موجود است:

(۳۶) درباره واژه «دیبی» - پورداود، فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۰۹ تا ۱۱۳. مثلاً داریوش در سنگ‌نبشته بهستان (کتیبه بیستون) گوید: «تو که زین پس این دیبی dipi بخوانی، کرده من تو را باور شود، آن را دروغ مپندار» همان، ص ۱۰۹.

(۳۷) همان، ص ۱۱۱. (۳۸) همان، ص ۱۱۲.

(۳۹) ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۵۶، ص ۳۸۷، ۴۹۷.

خوب دیبایی طرازیدم حکیمان را که او
تا قیامت جز سعادت را نبیند کس روا
(۶) در حاشیۀ برهان قاطع، دیباجه، از قول دُزی
(ج ۱، ص ۴۲۱)، معرّب دیباجه دانسته شده است.
فرهنگ‌نویسان هندی و ایرانی، دیباجه را «قباجه»
ابریشمین مکملّ خاص مورد توجه شهریاران، و
حتی علامت پادشاهی در ایران» معرفی کرده و آن
را مصعّر دیبا دانسته‌اند که، به مناسبت آرایش، بر
خطبۀ کتاب نیز اطلاق شده است.^{۴۳} دیباجه برخی
از نسخه‌های خطی کهن بر روی قطعه‌ای دیبا
نگارش یافته است. در برخی از نسخ خطی کهن،
خطوط مطلع مقدمه، یا خطبۀ کتاب، با تذهیب و

۴۰) محمد عوفی، لباب‌الالباب، به کوشش علامه
محمد قزوینی، فخر رازی، تهران ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۶۱.
۴۱) مرزبان‌نامه تألیف مرزبان بن رستم بن شروین در
اواخر قرن چهارم، و اصلاح کاتب سعدالدین
وراوینی در اوایل قرن هفتم، به کوشش محمد بن
عبدالوهاب قزوینی، کتاب‌خانه صدر، تهران ۱۳۵۲،
ص ۱۵۳.

۴۲) تاریخ بیهقی، ص ۸۱۴.
۴۳) مثلاً غیاث‌الدین محمد رامپوری، در سال
۱۲۴۲، نوشته است: «دیباجه مصعّر دیباست و نوعی
جامه ابریشمین که قباجه سلاطین باشد (غیاث‌اللغات،
ص ۳۸۵). رضاقلی خان هدایت (فرهنگ انجمن آرا،
ص ۳۹۶) نیز می‌نویسد: «دیباجه [دیباجه] به حسب
لفظ مصعّر دیباج است و در اصل لغت فوس به معنی
جامه‌ای است نیمچه، از دیبای خسروانی مکمل، که
پوشش خاصه پادشاهان عجم بودی، آن را بر بالای
جامه‌های دیگر پوشیدندی و در هیچ پوشش چندان
تکلف نکردندی که در دیباجه، زیرا که آن یکی از
علامات پادشاهی است مانند لواجه و سریر و اکلیل
چنان که سامانی گفته و بعضی گفته‌اند دیباجه
قطعه‌ای است که روی کار دیبا باشد و خطبۀ کتاب را
به طریق مجاز دیباجه خوانند به اعتبار آن که زینت
کتاب بدان است».

تقدیر بر ورق دیباجه رومی شاهد او خط نسخ تحریر
کرد»^{۴۰}. در مرزبان‌نامه آمده است: «دیبافروش زنی
داشت که از دیباجه رخسارش نقش‌بند چین نسخه
زیبایی بُردی، و صورتگر خامه مثل او در هیچ کارنامه
نوشتی»^{۴۱}. از ابوالحسن علی بن حسن باخرزی
(مقتول به سال ۴۶۷) شعری به این مضمون نقل
شده است (مجمع‌الفصحا، ج ۲، ۸۷۶):

اگر شعر خواهی روانت برآرم
هم از گفته خود هم از باستانی
وگر نامه باید نبستن ببافم
ز خطّم یکی دیبۀ خسروانی
اسدی طوسی (گرشاسب‌نامه، ص ۲۰) نیز چنین
مضمون‌سازی کرده است:

ببافم یکی دیبۀ شاهوار
ز معنیش رنگ و ز دانش نگار
ز جان آورم تار و پودش فراز
کنم خسروی را برو بر طراز
مجد همگر (دیوان، ص ۱۸۰) «دیبا» و «خط»
را قرین آورده است:

به هر ملک و شهری به دیبای خطّم
مثالی شدی چون قضا از روانی
۵) طراز، که به معنای «نگارجامه، خطوط
نگارین دیبا و کارگاه دیبا» آمده، در متون، با خط و
نگار قرین گشته است. ابوالفضل بیهقی می‌نویسد:
«بوالحسن عبدالجلیل را امیر ریاست نشابور داد، هم
بر آن خط و طراز که حسنک را داد»^{۴۲}. در هزلیات
منسوب به سعدی آمده است: «آستین شقاوتش این
طراز دارد که: و ان علیک لعنتی الی یوم الدین»
(لغت‌نامه، ذیل طراز، طرازیدن)؛ همچنین طرازیدن به
معنای «آراستن» و نیز «نگارش یا نگاریدن نقوش یا
خطوط بر روی حریر» است. ناصر خسرو گوید:

یکی دیبا طرازیدم نگاریده به حکمت‌ها
که هرگز نامد و ناید چنین از روم دیبایی

تشعیر و ترصیع، جلوه و زیبایی خاصی پیدا کرده است. در واقع، لفظ دیباچه بر «دیبا‌نگارین مخطوط مطرّز» دلالت دارد که یادآور واژه پارسی باستان دیبی، و تعبیری از واژه عربی حریر است. بر همین اساس، شرح دُزی درباره لغات حریر و مُحَرَّر محتاج توضیح به نظر می‌رسد، آنجا که می‌گوید: «چون کلمه حریر به معنای پارچه ابریشم است، به نظر من دور نیست که کلمه مُحَرَّر معرف پارچه‌ای از ابریشم مخلوط باشد. به عبارت دیگر، کلمه مُحَرَّر، به معنای «ساخته شده از ابریشم است»^{۴۴}. بلی، این درست که واژه مُحَرَّر به معنی «پارچه ابریشمی» بوده است، اما نه ابریشم مخلوط بلکه، به گمان نگارنده، واژه مُحَرَّر، در بادی امر، به معنی «پارچه ابریشم مخلوط و مطرّز به همان نگاشته‌های خطّی، مانند دیباچه» بوده و، مانند واژه تحریر، از واژه حریر ساخته شده است. بی‌گمان واژه عربی مُحَرَّر به معنی «نویسنده و دبیر و منشی» نیز از حریر به معنای اصلی قدیم آن، «خط»، مشتق است.

در این بیت سوزنی سمرقندی (دیوان، ص ۴۷)، دیباچه با دیباچ مضمون‌ساز شده است:

دیباچه دیوان خود از مدح تو سازم
تا هر ورقی گیرد ازو قیمت دیباچ
نظامی گنجوی در مثنوی شرفنامه (خمسه، ص ۹۱۸)، می‌گوید:

گذارنده نقش دیبای روم
کند نقش دیباچه را مشک بوم
این هم از مضامین بابافغانی شیرازی است
(دیوان بابافغانی، ص ۱۷۴):

یک سر موی ز دیباچه خط تو نخاست
که قلم بر زبر حرف کتابی نکشید
به گواهی برخی از روایات تاریخی، نگارش

خط، پس از کشف شدن ابریشم، بر روی دیبا انجام می‌شده و این نگارش‌ها، در بادی امر، به صورت علائم و رموز تصویری بوده است. مثلاً، به روایت فردوسی، وقتی فرزند سیاوش متولد می‌شود، جریره، همسر او، نشانی دست کودک را به زعفران آغشته می‌کند و بر پشت نامه می‌نگارد^{۴۵}:

همان مادرِ کودکی ارجمند
جریره سر بانوان بلند
بفرمود خفته به فرمانبران
زدن دست لّ خرد در زعفران
نهادند بر پشت آن نامه بر
که نزد سیاوخش خودکامه بر

علامت‌ها یا رموز، چون نشان پنجه، بر روی دیبا نگاشته می‌شده است. نشان پنجه شباهتی به انگشت‌نگاری داشته است. اسدی طوسی نیز روایت می‌کند که نریمان با فرستادن نامه یا، در واقع، پرنیانی نگارین به نشانی از پنجه کودک، برای گرشاسب، تولد سام را خبر می‌دهد^{۴۶}:

(۴۴) ر.پ.آ. دُزی، فرهنگ البسة مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۹، ص ۱۰۹؛ همو، در ادامه، به استناد نوشته ابن سعید (تاریخ اسپانیا، نسخه خطی گوتا، پشت برگ ۴۰) که لغت «تحریر» را در عبارت «یصنع فی غرناطة و بسطة من ثياب اللباس المحررة الصنف الذي يعرف بالملبد المختم» آورده و افزوده است: اما کلمه مختم را، که ابن سعید آورده، ابن خلدون نیز در این عبارت برای ابریشم به کار برده است «من اللباس ثلاثون شقة من الحریر المختم المرقوم بالذهب للباس الخلفاء مختلفة الالوان و الصنائع».

(۴۵) شاهنامه، از روی چاپ وولرس، کتاب‌خانه بروخیم، تهران بی‌تا، ج ۳، ص ۶۳۱.

(۴۶) حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمایی، کتاب‌خانه طهوری، تهران ۱۳۵۴، ص ۴۳۳.

تهمورث به ثبت و ضبط آنها فرمان داده است. بنا بر این روایت، گرشاسب، در پای کوهی موسوم به بندآب در اعماق زمین، کاخ یا سرایی عظیم با امکانات فراوان و نیز لوحه‌ای کشف می‌کند متضمن وصایا و پندهای تهمورث^{۴۸}:

سرایی بُد از رنگ هم‌چون بهار
ز گرد وی ایوان بلورین چهار ...
یکی لازوردیشش لوحی ز بر
بر آن لوح سی خط نبشته به زر ...
منم پور هوشنگ شاه بلند
جهاندار تهمورث دیوبند
حصار و طلسمی چنین ساختم
بسی گوهر و گنج پرداختم ...
اگر دیو راهی نمودی درست
نبردی ز ره خویشتن را نخست

در نوروژنامه آمده است: تهمورث «دیوان را در طاعت آورد [...] و مردمان را دبیری آموخت و او را تهمورث دیوبند خواندندی، و از پس او [...] جمشید] دیوان را مطیع خویش گردانید و بفرمود تا گرمابه ساختند و دیبا را ببافتند و دیبا را پیش از ما دیویافت خواندندی [...] و سلاح‌ها و پیرایه‌ها همه او ساخت»^{۴۹}.

تفاوت‌های گویشی واژه «دبیر» در عصر ساسانیان، به تفاوت تلفظ واژه دیو در نواحی گوناگون خراسان (دو، دب، دیب) دارد. بر این اساس، دیوبند را گونه‌ای از دیبی‌وند و دیباوند می‌توان شمرد به معنی «صاحب خط و دبیری». اما صاحب نوروژنامه روایتی جالب متضمن تعبیری برای خط و دبیری دارد: «نخست کسی که دبیری بنهاد تهمورث بود و مردم، اگر چند با شرف گفتار است،

فرستاد با نامه‌ای بر حریر
به گرشاسب گردن‌کش گردگیر
بر آن نامه از دست‌کودک نشان
ز مشک و گلاب و می و زعفران

۳. دیوبند - لقب اشهر تهمورث دیوبند است که، در مقایسه با دیگر القاب او، در منابع و متون کهن بیشتر آمده است. اما معنای ظاهری آن «در بند کشته‌شده دیو» با صفات یا اقداماتی که به او نسبت داده شده مطابقت ندارد. در بیشتر روایات کهن، مسخر کردن یا در بند کشیدن دیوها به جمشید منسوب شده است. از دیگر سوی، در همه نسخه خطی و چاپی معتبر شاهنامه، از تهمورث با لقب دیوبند یاد شده است. بر اساس روایت شاهنامه، پس از هوشنگ، «پسر بُد مر او را یکی هوشمند گرانمایه تهمورث دیوبند» جانشین او شد. اهرمن و دیوان هنرهایی شگفت داشتند. از جمله با نوشتن آشنا بودند. آنچه با نوشته بین دیوان و اهریمن مبادله می‌شد راز و بر تهمورث و آدمیان پنهان بود. او عهد می‌کند که «هر چیز کاندر جهان سودمند کنم آشکارا گشایم ز بند» و، به این مقصود، «برفت اهرمن را به افسون بیست چو بر تیزرو بارگی برنشست». دیوان، که پیرو اهریمن بودند، به ستیز با تهمورث برخاستند و مغلوب شدند و امان خواستند. تهمورث بدان شرط امان داد که راز نگارش یا رموز را آشکارا کنند^{۴۷}:

کسی نامور دادشان زینهار
بدان تا نهانی کنند آشکار
نیشن به خسرو بیاموختند
دلش را به دانش برافروختند
نیشن یکی نه که نزدیک سی
چه رومی چه تازی و چه پارسی

اسدی طوسی نیز روایتی عجیب نقل کرده که احتمالاً اشاره دارد به دانش‌ها و آموخته‌هایی که

۴۷) شاهنامه، ج ۱، ص ۲۰-۲۲.

۴۸) گرشاسب‌نامه، ص ۱۸۵-۱۸۷.

۴۹) نوروژنامه، ص ۱۳.

واژگانی و برخی مستندات تاریخی، مشترکاتی بین دیوان و سومریان می‌توان سراغ گرفت^{۵۲}. محتمل به نظر می‌رسد که دیوان، پس از شکست از پیشدادیان، به بین‌النهرین رفته باشند. آنان با نگارش الواح گلین و شرح ابداعات و ابتکارات و عادات و رسوم و وصف سرزمین اصلی خویش، در مدخل تاریخ مدون قرار گرفتند و نخستین فصل آن را به خود اختصاص دادند.

سخن آخر

بی‌گمان، خلط صفات و القاب تهمورث و جمشید و معانی آنها و همچنین ابداعات و انکشافاتی که به آنان و به رقبای هوشمند و مغلوب آنان (دیوها) نسبت داده شده حکایت از آن دارد که (۱) فرهنگ و مدنیت در ایران‌زمین پیشینه دور و دراز دارد و منشأ ابداع خط و استحصال ابریشم ایران‌زمین بوده است. (۲) دو فرهنگ و تمدن در شمال ایران درآمیخته و ابداعات و ابتکاراتی نواز جمله خط و استحصال ابریشم را پدید آورده است. (۳) پس از پیدایش خط، بر روی بافته ابریشمی خط نگاشته‌اند و این مطابقت «دیا» و «دیپی» یا حریر و تحریر و مشتقات آن را توضیح می‌دهد؛ به‌خصوص که، در منابع کهن فارسی، شواهد بسیاری وجود دارد حاکی از استفاده از ابریشم

۵۰ همان، ص ۶۰.

۵۱ فرهنگ ایران باستان، ص ۱۱۲.

۵۲ نگارنده، در «مشترکاتی از دیوان و پیشدادیان با سومریان»، مجله گلچرخ، شماره ۲ و ۳، اردیبهشت و تیر ۱۳۷۱، در وجوه تشابه دیوان و پیشدادیان با سومریان تحقیق کرده است.

چون به شرف نوشتن دست ندارد ناقص بود چون یک نیمه از مردم. زیرا که فضیلت نوشتن است فضیلتی سخت بزرگ که هیچ فضیلتی بدان نرسد. زیرا که وی است که مردم را از مردمی به درجه فرشتگی رساند و دیورا از دیوی به مردمی رساند، و دبیری آن است که مردم را از پایه دون به پایه بلند رساند تا عالم و امام و فقیه و منشی خوانده شود، و هم‌چنان مردمان به فضیلت سخن از دیگر حیوانات جدا گردد»^{۵۰}.

برای صفت دیوبند، یعنی لقب تهمورث، دو تعبیر دیگر نیز می‌تواند محتمل باشد: (۱) بنا بر برخی روایات، دیوان رازهای نهانی علائم خط و نگارش را برای تهمورث آشکار کرده‌اند. آگاهی از مدلول این رمزها، هم‌چون فنند یا ترفندی، در انحصار دیوان بوده است. واژه فنند فارسی، همانند ترفند، به معنای فسون و نیرنگ است، که مفهوم تردستی نیز دارد. واژه بند، با همین معنا، در سروده‌های شاعران قدیم چون رودکی و فردوسی و منجیک ترمذی آمده است (لغت‌نامه، ذیل بند). بر این اساس، دیوبند را گونه‌ای از دیوفند می‌توان شمرد.

(۲) نفس خواندن رموز ترفند یا فنند به حساب می‌آمده که، در این صورت، دیوبند را می‌توان به دیپی‌بند یا دیپی‌فنند باز گرداند. در زبان سومری، واژه دوب (dub) به معنای «خط و لوحه» است و واژه دبیر را برگرفته از زبان سومری دانسته‌اند^{۵۱}. زان سوی، سومریان را از نژاد سامی نشمرده‌اند و احتمال داده‌اند که آنان از منطقه‌ای کوهستانی – به گمان برخی از مغرب دریای خزر و به نظر بعضی از جنوب آن – به بین‌النهرین رفته‌اند و می‌توان دیوان را با سومریان مطابقت داد. بنا بر بسیاری شواهد

است. از جمله این منابع شاهنامه فردوسی، دیوان عنصری، گرشاسب‌نامه اسدی طوسی، بهمن‌نامه ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، اشعار سنائی، اشعار ناصر خسرو، شرفنامه و اقبال‌نامه نظامی گنجوی، اشعار کمال‌الدین اسماعیل، خسرونامه عطار می‌توان نام برد.

۵۴) نگارنده «شناخت تاریخی ابریشم ایران»، مجله تحقیقات تاریخی، شماره ۴ و ۵، تابستان ۱۳۶۹، ص ۲۳-۱۵۲، با ارائه دلایل و شواهد تاریخی و واژگانی، منشأ ایرانی داشتن ابریشم را ثابت کرده است. از جمله، دلایلی آورده‌ام که مبتنی است بر واژه «پیل» که به معنای «پیلۀ ابریشم» بوده و در برگردان آن به زبان چینی به معنای پیل (=فیل) آمده؛ زیرا در چین کرم پيله را «چنک سیانک» می‌نامند که به معنای کرم فیل است. همین اشتباه را مترجمان اروپایی و ایرانی منابع پهلوی، طی دو قرن اخیر، مرتکب شده، و مدلول واژه «پیل» را «فیل» پنداشته‌اند.



(حریر) در نگارش^{۵۳}. ۴) دانشمندان و پژوهشگران غربی به این احتمالات عنایت کمتری نشان داده‌اند و، به همین دلیل، در مورد صفات تهمورث دچار اشتباه شده‌اند. در شرح اقدامات جمشید نیز این اشتباه، در ترجمه واژه پیل پیش آمده است؛ چون پیل احتمالاً به معنای «پیلۀ ابریشم» باید گرفته شود و به غلط «فیل» و نیز «پیر» مدلول آن فرض و بر همین اساس ترجمه شده است^{۵۴}. در نتیجه همین اشتباه، اولاً نظریه ایرانی بودن مبدأ ابریشم - که دلایل زیادی برای آن موجود است - خدشه‌دار شده و منشأ چینی داشتن آن قبول بیشتری یافته است. ثانیاً، به دیگر اقدامات جمشید، از جمله ساختن سلاح توجه نشده و، در نتیجه، لقب تهمورث را زیناوند پنداشته‌اند.

۵۳) در منابع کهن فارسی، مخصوصاً در سروده‌های حماسی و داستان‌های با مبانی تاریخی، از نگارش نامه بر روی حریر یا پرنیان شواهد فراوانی موجود